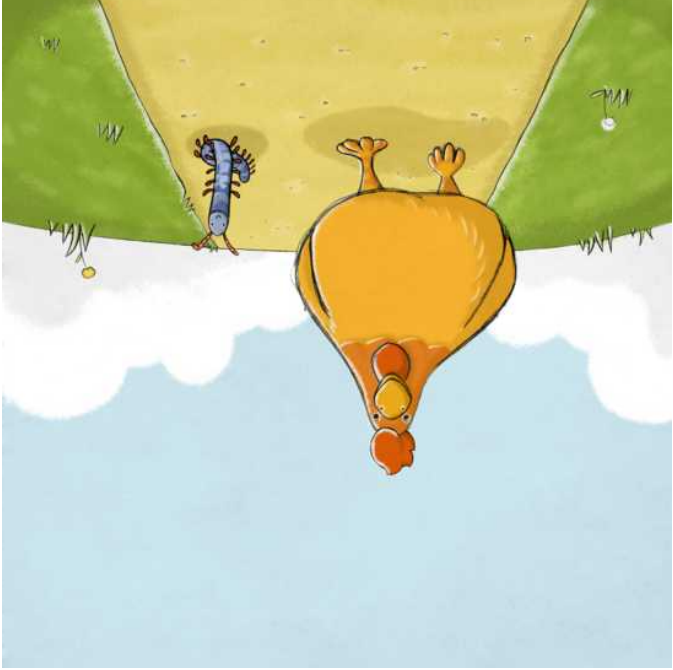


✍️ Winny Asara  
🔗 Magriet Brink  
📄 Marzieh Mohammadian Haghighi  
😊 Persian  
|| Level 3



خروس و هزارپا

Storybooks Canada

[storybookscanada.ca](http://storybookscanada.ca)

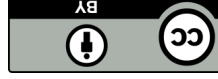
خروس و هزارپا

Written by: Winny Asara

Illustrated by: Magriet Brink

Translated by: Marzieh Mohammadian Haghighi

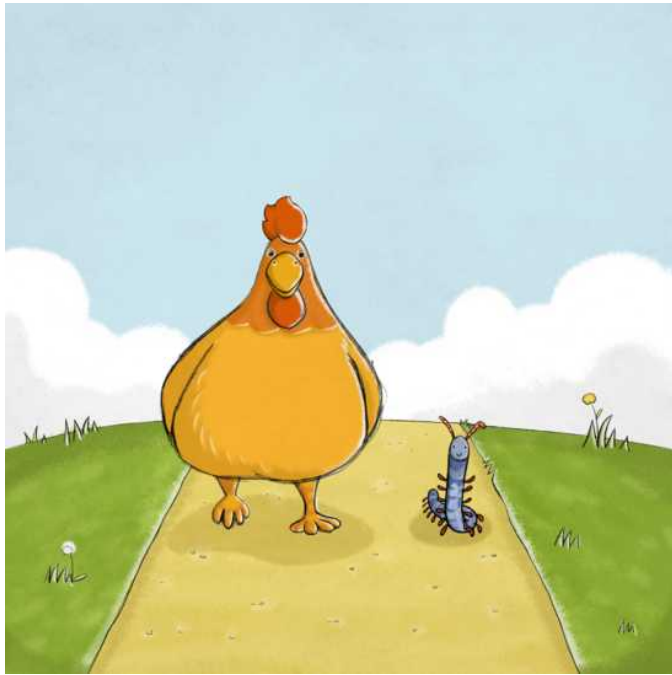
This story originates from the African Storybook ([africanstorybook.org](http://africanstorybook.org)) and is brought to you by Storybooks Canada in an effort to provide children's stories in Canada's many languages.



This work is licensed under a Creative Commons

[Attribution 3.0 International License.](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0)

<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>



خروس و هزارپا با هم دوست بودند. ولی همیشه با هم در حال رقابت بودند. یک روز تصمیم گرفتند با هم فوتبال بازی کنند تا ببینند چه کسی بهترین بازیکن است.

جروس سروس بنداجا قی کری.  
 جروس یوش را نه دور پرتاب می کرد ولی هزارپا نه دورتر.  
 جروس سریع حرکت می کرد ولی هزارپا سریعتر بود.  
 آنها نه زمین فوتبال رفتند و بازیشان را شروع کردند.





آنها تصمیم گرفتند که یک شوت پنالتی بزنند. اول، هزارپا دروازه بان شد. خروس فقط یک گل زد. بعد نوبت خروس شد که در دروازه بایستد.

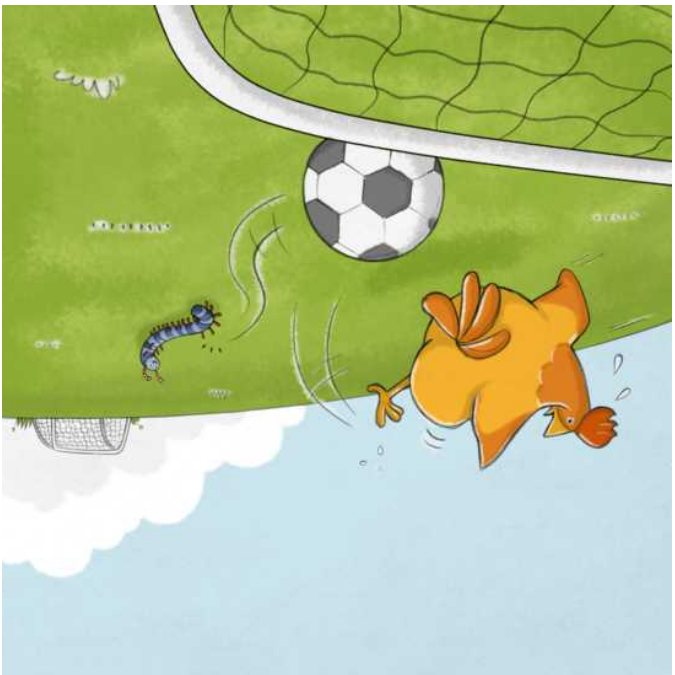


از آن زمان به بعد، مرغ ها و هزارپاها با هم دشمن شدند.

خروسی آتقدر سرفه کرد تا هزارپا از هانش بیرون آمد.  
مادر هزارپا و بچه اش به بالای درخت خزیدند تا مخفی  
شوند.



هزارپا به توپ ضربه زد و گل زد. هزارپا توپ را دربیست زد و  
گل زد. هزارپا با سرش به توپ ضربه زد و گل زد. او در  
نهایت پنج گل زد.





خروس از اینکه بازی را باخته بود خیلی عصبانی بود. او بازنده ی خیلی بدی بود. هزارپا شروع به خندیدن کرد چون دوستش شروع به نق زدن کرد.

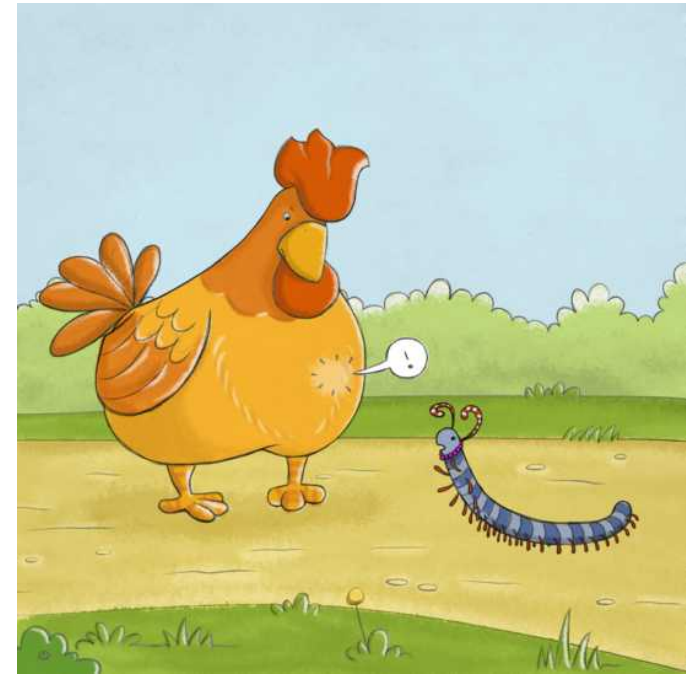


خروس آروغ زد. بعدا دوباره قورت داد و تف کرد. بعد عطسه کرد و سرفه کرد. و سرفه کرد. هزارپا چنندش آور بود.





هنگامی که خروس داشت به خانه می‌رفت، مادر هزارپا را دید. او پرسید، "تو پسرم را دیده ای؟" خروس هیچ جوابی نداد. مادر هزارپا نگران شده بود.



در آن هنگام مادر هزارپا صدای ظریفی را شنید. صدایی گریان: "کمکم کن مامان!" مادر هزارپا به اطراف نگاه کرد و با دقت گوش کرد. صدا از درون شکم خروس می‌آمد.